

مرشد و مارگریتا

میخائیل بولگاکف

www.ketab.ir

ترجمه
عباس میلانی

ویراست دوم

نشر نو

با همکاری نشر آسیم

The Master and Margarita

Mikhail Bulgakov

Translated from the Russian into English by

Richard Pevear & Larissa Volokhonsky

Penguin Classics Deluxe Edition, USA, 2016

مرشد و مارگریتا

میخائیل بولگاکف

ترجمه عباس میلانی

تصویرها: پاول اورینیانسکی (Pavel Orinyansky)

نقاشی روی جلد: ایوان کولیک (Iwan Kulik)



نشر نو

تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره ۱۳
تلفن: ۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ: سی و پنجم (اول: ۱۳۶۲، دوم: ۱۳۶۹، سوم: ۱۳۷۸، چهارم: ۱۳۸۰، پنجم: ۱۳۸۱، ششم: ۱۳۸۷، هفتم: ۱۳۸۹، هجدهم: ۱۳۹۴، بیستم: ۱۳۹۷، بیست و یکم: [نوبت جدید]: ۱۳۹۹، سیام: ۱۴۰۱، سی و سوم: ۱۴۰۲)

شمارگان: ۲۳۰۰

صفحه آرای: امیر عباسی

طراحی جلد: حکمت شکیبا

چاپ: غزال

ناظر چاپ: بهمن سراج

همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه: بولگاکف، میخائیل آفاناسیویچ، ۱۸۹۱-۱۹۴۰ م. Bulgakov, Mikhail Afanas'evich □ عنوان و نام پدیدآور: مرشد و مارگریتا / میخائیل بولگاکف: ترجمه عباس میلانی □ مشخصات نشر: تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۱ □ مشخصات ظاهری: مجلد + ۵۳۴ ص □ فروست: کتابخانه ادبیات معاصر □ شابک: ۲-۲۷-۷۴۴۳-۹۶۴-۹۷۸ □ وضعیت فهرست نویسی: فیا □ عنوان اصلی: *The Master and Margarita* □ موضوع: داستانهای روسی — قرن ۲۰ م. □ شناسه افزوده: الف. میلانی، عباس، مترجم؛ ب. عنوان: مرشد و مارگریتا □ رده بندی کنگره: ۴۱۳۹۵ م ۴/ب PG۳۴۵۲ □ رده بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۴۲ □ شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۵۰۱-۸۳

مرکز پخش: آسیم

تلفن و دورنگار: ۸۸۷۴۰۹۹۲-۴

فروشگاه اینترنتی: www.nashrenow.com

در آستانهٔ چهلمین سال نشر ترجمهٔ فارسی مرشد و مارگریتا
بهرتر دیدیم متن فارسی را با جدیدترین ترجمهٔ آن به زبان
انگلیسی که توسط ریچارد پی‌ویر و لاریسا ولوخونسکی
انجام گرفته است، با توجه به متن روسی، مقابله کنیم.
ویراست جدید و بعضی پانوشتهای آن حاصل این مقابله
است.

محمدرضا جعفری

www.ketab.ir

مقدمه ویراست دوم

روایت فارسی من از مرشد و مارگریتا چهل ساله شد. از همان زمان چاپ نخست کتاب، و این تمام این سالها، خوانندگان ایرانی مهری عظیم به این کتاب و روایت نشان دادند. نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهانی نیز ارج این رمان شگفت‌انگیز من بیشتر شناخته می‌شود و هرچه بیشتر و بیشتر در می‌یابیم که نکته‌سنجی‌ها و مجلس‌های زمان است. می‌فهمیم که به شکلی کم‌بدیل از زشتی‌ها، خودفریبی‌ها و پنهان‌های ادبی و عاطفی رژیم‌های جبار و توتالیتار پرده برمی‌دارد. نشان می‌دهد که این رژیم‌ها هر کجا که باشند — چه شوروی زمان استالین، چه نسخه‌بدهای دیگرش — همه جزئیاتی مشابه دارند و عنادی آشتی‌ناپذیر با فکر و خلاقیت آزاد. به طنزی تلخ و با ژرف‌نگری خوش‌بینانه، هم جنس توانمند این رژیم‌ها را برمی‌گوید و هم جوهر بسیار شکننده آنها را. هنر مقاوم علیه استبداد را ماندگارتر از استبداد زورآور می‌داند. پس مرشد و مارگریتا هم آیینۀ روزگار جباریت است و هم روایتی از تقابل روح سرکش هنر و تلاش بالمال ناکام سرکوبگر جبار در سرکوب این مقاومت. بولگاکف در همین حس و وصف روح درمانده و افسرده‌ای که حاصلش مرشد و مارگریتا بود، فرجام خوش این نبرد را هم پیش‌بینی می‌کند.

پس از مجلس رقص ابلیس، او از مرشد می‌خواهد بخشهایی از رمانی را که نوشته برایش بخواند. مرشد که دیگر حتی به سلامت عقل خود یقین ندارد، سخت «پریشان» و «مضطرب» است، می‌گوید نمی‌توانم «آن را

به شما نشان بدهم چون در بخاری منزلم سوزاندمش.» ابلیس قوت قلبش می‌دهد و می‌گوید، «محال است. دستنوشته نمی‌سوزد.»^[۱] حتی از زبان ابلیس هم این کلمات برای ما خوانندگان و مشتاقان هنری که در زمان جباران زندگی کرده‌ایم قولی سخت نویدبخش است. و به همان اندازه برای جباران مایه دلنگی است. می‌فهمند که با همه کتاب‌سوزیها و سانسورها و داغ و درفش‌هاشان گره بر باد می‌زنند. می‌توانند در کوتاه‌مدت «دستنوشته‌ها» را به گمان خود بسوزانند. اما دیر یا زود «دستنوشته» از زیر غبار کتمان و خفقان بیرون می‌آید و جایگاهش را در جهان ادب و اندیشه پیدا می‌کند. آنچنان که مرشد و مارگریتا پیدا کرد.

هنوز شوروی برنیفتاده بود که در سال ۱۹۹۱ جلساتی در سرتاسر آن کشور در بزرگداشت مرشد و مارگریتا برگزار شد. مجله‌های متعددی شماره ویژه «رمان تدارک دیدند.»^[۲] در نیمه دوم همان سال، بساط رژیم که بولشاک‌ها به جنگش رفته بود فرو ریخت. مرشد ماند و ژدائف‌های قد و نیم‌قد به مال‌الهدان تاریخ رفتند. البته رسم استبداد در روسیه یکسرو و یک‌شبه برنیفتاد. در بزرگداشت پوتین، گرچه مرشد و مارگریتا دیگر سانسور نبود، ولی در ۲۰۰۵ میلادی روسیه روایتی از مرشد و مارگریتا را به صحنه برد که استبداد حاکم را توجیه می‌کرد.^[۳]

درواقع پیدایش چنین رمانی در آسمان ادب شوروی استالینی از یک جنبه دیگر هم شگفت‌آور بود. میلان کوندرا می‌گوید در سده نوزدهم، به‌رغم عقب‌افتادگی نسبی اقتصادی روسیه، بسیاری از درخشان‌ترین رمانهای جهان در روسیه نوشته می‌شد. تالستوی و داستایفسکی، تورگینف و هرتسن تنها از قله‌های این میدان بودند. می‌گوید با آمدن شوروی و عنادی ذاتی که بین رمان و رژیم توتالیتیر وجود دارد، از آن عرصه پر بار چیزی جز سرزمینی سترون و مشتی رمان سفارشی باقی نماند.^[۴] در همین زمین خشک بود که مرشد و مارگریتا برآمد و جاودانه شد.^[۵]

چهل سالگی کتاب در ایران و جشنها و تحقیقات و روایات تئاتری و اپرایی و سینمایی که در این سالها از مرشد و مارگریتا پدید آمده است همه حکایت از سرشت ققنوس‌وار ادبیات و سرنوشت میرنده استبداد دارد.

بولگاکف در جایی در مورد این اثرش گفته بود که «رمان غروب زندگی» اوست. ولی این استبداد زمانش بود که غروب خود را دید و بولگاکف‌ها و آخمتاوها ابدی شدند.^[۶]

در این سالها، بی‌گزاره صدها مقاله و کتاب در واکاوی لایه‌های پنهان و آشکار سبکی و معنایی این رمان سخت زیبا نوشته شده است و می‌توان انتظار داشت که در آینده شمارشان فزونی هم بگیرد.^[۷] یکی از تأثیر اندیشه‌های مانوی و زرتشتی در مرشد و مارگریتا می‌گوید و حتی کتابهایی را که بولگاکف در این زمینه خوانده بود ردیابی کرده است.^[۸] می‌گوید حتی کلماتی که در مدخل کتاب آمده... «قدرتی که همواره خواهان شر است / اما همیشه عمل خیر می‌کند...» بیش از گوته و فاوست و امدر مانی است. منتقدی دیگر ریشه‌هایی قنوسی و حتی نشانه‌هایی ماسونی در رمان می‌یابد.^[۹] و نویسنده دیگری بر اهمیت شخصیت مارگریتا، بسان آخمتا وین و خودکف‌ترین شخصیت رمان تأکید دارد.^[۱۰] زندگینامه‌نویسی از نفوذ بولگاکف که استاد الهیات مسیحی بود بر زندگی و افکار او می‌گوید.^[۱۱] و منتقدی دیگر، رد پای آشکار نویسندگانی چون تالستوی و گوگول را در مرشد و مارگریتا می‌یابد؟ یکی رمان را بر گرتۀ رمانهای عشقی می‌بیند و سوداهای دل و جان آسان را در آن پررنگ می‌کند.^[۱۲] جهان‌بینی مرکزی کتاب را منتقدی دیگر در اساس فکر آخرالزمانی مسیحی می‌شناسد و تهرنگی از سفر مکاشفۀ کتاب مقدس و حتی چهار اسب مألوفش را در مرشد و مارگریتا می‌یابد.^[۱۳] چند نفری از نفوذ و حضور آشکار مرشد و مارگریتا در آثار سرشناس کسانی چون ولادیمیر ناباکف و اومبرتو اکو نوشته‌اند. بالاخره اینکه بسیاری به درهم تنیدگی نمایشها و رمانهای بولگاکف اشاره می‌کنند و گاه در تأکید نیاز به درک این درهم‌تنیدگی به این قول او اشاره می‌کنند که می‌گفت، «چون پیانونوازی هستم که برای تبدیل شدن به یک هنرمند کامل به هر دو دست خود نیاز دارد.»^[۱۴]

کار ترجمۀ شاهکار هنرمند کاملی چون بولگاکف آسان نیست. می‌گویند هر مترجمی، حتی در بهترین حالت، مرتکب نوعی «خیانت» می‌شود. شاید مترجمان ناچار چون پروکروستس^[۱۵] عمل می‌کنند که از

شخصیتهای اساطیر یونان بود. بر راهی نشسته بود و اعضای بدن هر کس را که رد می شد، برای همسازی با تختی که داشت، یا می کشید یا می برید. مترجم هم متن را از زبان اصل به زبان ترجمه برمی گرداند. می کوشد در این گذار همه پیچیدگیها و هاله های معنایی متن اصلی را در متن ترجمه حفظ و منتقل کند؛ ولی آیا انتقال همه هاله های معنایی شدنی است؟ با کاری که من کردم امکان این «خیانت» فزونی می گیرد - روایت من مبتنی بر ترجمه های انگلیسی و فرانسه اصل بود و نه خود متن روسی.

ویراست جدیدی که از روایت من در دست دارید نه تنها با واپسین و دقیق ترین ترجمه انگلیسی مرشد و مارگریتا مقایسه و بازنویسی شده است، بلکه در طول این سالها دو دوست - یکی که زبانش روسی بود و سالها در ایران با همسرش بنگاهی انتشاراتی داشت و دومی یک ایرانی که بیشتر از سه دهه در مسکو زندگی کرده - ترجمه من را با اصل روسی مقایسه کردند. در نتیجه این مقایسه ها اطمینان پیدا کردم که «خیانت» ترجمه ام چندان متفاوت از ترجمه ای که بر اساس متن روسی صورت می گرفت نبود. امروز در انگلیس دست کم شش ترجمه از مرشد و مارگریتا صورت گرفته است و هنوز قطعی معلوم نیست که آیا ترجمه های مؤخرتر به اصل وفادارتر از ترجمه های پیشتر باشند. [۱۶] امیدوارم منتقدان ایرانی هم روایات مختلف فارسی از این کتاب را مقایسه کنند و چند و چون وفاداری به متن و رونویسی از ترجمه های دیگر را روشن کنند.

اقبال خوانندگان ایرانی به این کتاب و روایت من بیشتر از هر چیز مدیون بافت درخشان روایت رمان و طراوت نگاهش به هنر و رابطه خلافت با جباریت و سرشت عشق است. ولی بدون عشق بی کران محمدرضا جعفری، ناشر نشرنو، به کار نشر، به سان رسالتی فرهنگی و نه به سان دکان کاسبی صرف، این کتاب هرگز چهل سال پیش به شکلی که چاپ شد به دست شما نمی رسید. تلاش او در روشن نگه داشتن چراغ «امیرکبیر» که به همت پدرش عبدالرحیم جعفری تأسیس شد و در آستانه انقلاب بزرگترین انتشاراتی خاورمیانه بود سبب شد که از لحظه ای که متن ترجمه را به او دادم، تا امروز، از هیچ تلاشی برای بهتر کردن متن و ارائه آن

به شکلی وزین و کم غلط به خوانندگان فروگذار نکنند. به همین دلیل با آنکه او خود یکی از زبده‌ترین و ریزبین‌ترین ویراستاران دوران ما بود (و هست)، چهل سال پیش، وقتی پیشنهاد کردم کار ویرایش نهایی متن را به هوشنگ گلشیری و ابگذاریم، لحظه‌ای درنگ نکرد. چانه کاسبکارانه هم نزد. مثل پدرش ارج نویسنده و مترجم را می‌دانست (و می‌داند). همان عشق و تلاشش برای تدارک بهترین نسخه ممکن از مرشد و مارگریتا، که چهل سال پیش چاپ نخست کتاب را شдنی کرد، این بار برای تدوین چاپی جدید، مناسب چهلمین سال تولد مرشد و مارگریتا در فارسی به کار رفت. نه مرشد نوباوه چهل سال پیش و نه این متن چهل ساله امروز، بدون همدلی و همراهی و دلبستگی او به ادب شдنی نبود.

عباس میلانی

ژانویه ۲۰۲۰

www.ketab.ir

یادداشتها

۱. متن ویراست کنونی، ص ۳۹۰.
2. Lesley Milne, Ed., *Bulgakov, The Novelist-Playwright: "Introduction"*, (London, 1995), p. 1-12.
3. Jeffrey Brassard, "Adaptation in the Service of Putin", *Journal of Popular Film and Television*, 2012, 40. (3), pp. 151-158.
4. Milan Kundera, "The Novel and Europe", *The New York Review of Books*, July 19, 1984, pp. 15-19.
۵. برای ترجمه فارسی مقاله کوندرا، رک. به عباس میلانی، مباحثی در باب توتالیتاریسم (برکلی، ۱۹۸۸)، صص ۱۵۲، ۱۷۴.
6. David Bethea, *The Shape of Apocalypse in Modern Russian Fiction*, (Princeton, 2014), p. 187.
7. Laura D. Weeks, Ed., *The Master and Margarita: A Critical Companion* (Evanston, 1996).

8. Robert E. Strutts, "Reconciling The Manichean Heresey in Mikhail Bulgakov's *The Master and Margarita*", *The Explicator*, 2012, (70), 3. pp. 164-166.
9. Ludmila L Besouskaya, "Abstract", "Masonic Gnostic Myth in M. A. Bulgakov's Novel Master and Margarita", *Isvestia Vzongo*, 2019, (1) pp. 186-194.
10. Robert J. S. Cason, "Lacanian Ethics and Kojevian Dialectics In Mikhail Bulgakov's *The Master and Margarita*", *Law and Literature*, 2013, (23), 2; نگاه کنید به :
<https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1525/lal.2013.25.2.206>
11. Laura D. Weeks, "What I have written I have written", In Weeks, *The Master and Margarita...* op. cit. pp. 3-73.
12. Zachary Johnson, "Margarita's Orgasms: Reading the Erotic in Bulgakov's *The Master and Margarita*", *Russian Review*, (77), 4, pp. 560-575.
13. David Bethea, *The Shape of Apocalypse*, op. cit., 193.
14. Ibid., p. 186.
15. Procrustes
16. Natalia Kaloh Vičl, "Re-translations, Do They Get Us Back to the Source Texts?", Translations of M. Bulgakov's *The Master and Margarita*, *Slavic and East European Journal*, 2016, (60), 1, pp. 106-129.

مقدمه مترجم

موشد و مارگریتا را شاید بتوان از آثار شگفت‌انگیز ادبیات جهان به حساب آورد. در زمانی که ادبیات فرمایشی تسمه از گرده ادبیات شوروی کشیده بود و عرصه را بر چهره‌های درخشان ادب روسیه شوروی تنگ کرده بود، لگاکف دوازده سال آخر عمر خود را صرف نوشتن رمانی کرد که به ترجمه بسیاری از منتقدین با «کلاسیکهای» تاریخ رمان پهلومی‌زند و بی‌تردید درخشان‌ترین آثار ادب تاریخ روسیه به‌شمار می‌رود. واضح است که در بعضی ادبی خفه دوره استالین، اثری بدیع چون موشد و مارگریتا حق حیات نداشت و ربع قرن طول کشید تا بالاخره در سال ۱۹۶۵، زمامداران شوروی، پس از حذف بیست و پنج صفحه از متن کتاب^۱، آن را در تیراژ محدودی چاپ کردند. کتاب با استقبال کم‌نظیر مردم شوروی مواجه شد؛ به خاطر تیراژ کم، جلسات قرائت عمومی تشکیل می‌شد.^۲ کتاب فوراً به یکی از داغ‌ترین

(۱) این بیست و پنج صفحه حذف شده که شامل قطعاتی در سرتاسر کتاب است، در متن فرانسه موشد و مارگریتا به دقت مشخص شده است. ر.ک. به:

Boulgakov, Mikhail, *Le maitre et Marguerite*, traduit par Claude Ligny, Paris, 1968.

(۲) برای اجمالی از کیفیت استقبال مردم از موشد و مارگریتا، ر.ک. به:

Aeynolds, S. "Black Comedy," *New Statesman*, Dec. 1, 1967, p. 722.

کالاهای بازار سیاه شوروی بدل گردید.^۳ طولی نکشید که متن کامل و سانسور شده مرشد و مارگریتا به بسیاری از زبانهای زنده دنیا ترجمه شد و حیرت و تحسین منتقدین را برانگیخت؛ صدها رساله و کتاب و مقاله در باب جوانب گوناگون مرشد و مارگریتا چاپ شد.^۴ حتی منتقدین رسمی شوروی هم بالاخره به ارج و اهمیت بولگاکف اعتراف کردند و مقالاتی در نقد و ستایش مرشد و مارگریتا و دیگر آثار او نوشتند.^۵

مرشد و مارگریتا ساختی به غایت بدیع دارد. رمان از سه داستان مختلف تشکیل شده که گاه به گاه درهم تنیده می‌شوند و بالاخره در پایان کتاب، به وحدتی ارگانیک می‌رسند. شرح وقایع سفر شیطان به مسکو، سرنوشت پونتیوس پیلاتس و تصلیب مسیح و داستان عشق مرشد و مارگریتا اجزاء سه‌گانه رمان هستند. این داستانها در دو زمان تاریخی مختلف رخ می‌دهند: یکی زمان عیسی مسیح در اورشلیم و دیگری زمان حکومت استالین در مسکو. وقایع زمان اورشلیم از صبح چهارشنبه هفته عید الفصح تا آغاز و تا غروب شنبه ادامه دارد. وقایع اصلی داستانهای مسکو نیز حدود هفتاد ساعت، یعنی از بعدازظهر

(۳) از مرشد و مارگریتا ۳۰۰۰۰۰ نسخه چاپ شد که ۱۶ هزار نسخه آن به خارج صادر شد! تمام نسخه‌های توزیع شده در شوروی یک‌شبه تمام شد و کتاب در نزدیک صد برابر قیمت روی جلد خرید و فروش می‌شد. ر.ک. به:

Smith, Hedrick, *The Russians*, New York, 1976, p. 119.

(۴) یکی از محققین امریکایی، لیستی از کتب و مقالاتی که درباره بولگاکف به زبان انگلیسی نوشته شده گرد آورده است. در این لیست، ۱۱۰۰ کتاب و مقاله ذکر شده که از این میان، بیش از صد کتاب و مقاله تنها در نقد مرشد و مارگریتا است. ر.ک. به:

Proffer, Ellenda, *An International Bibliography of Works by and about Mikhail Bulgakov*, Ann Arbor, 1976.

(۵) مهمترین نشانه تغییر نظر مقامات رسمی درباره بولگاکف مقاله‌ای است که در دائرةالمعارف بزرگ شوروی (ترجمه انگلیسی، جلد سوم، ص ۱۶۱) چاپ شده است. در این مقاله، به تفصیل از آثار بولگاکف و اهمیت او صحبت شده. برای نمونه دیگری از نظرات منتقدین رسمی، ر.ک. به:

Lakshin, Vladimir, "Mikhail Bulgakov's the Master and Margarita," in *Twentieth Century Russian Literary Criticism*, Ed., Victor Erlich, Yale U. Press, 1975, pp. 243-83.

چهارشنبه تا صبح یکشنبه را دربر می‌گیرد.^۶ این توازی زمانی قاعدتاً بیانگر توازی سرنوشت‌هایی است که در این دو زمان تاریخی مختلف رقم خورده. بولگاکف با تمهیدات دیگری نیز این توازی و تکرار را به ما نشان می‌دهد: مسائل و خصائل بسیاری از شخصیت‌های سه داستان شبیه هم هستند؛ بتدریج خواننده درمی‌یابد که آنچه در فصل‌های مربوط به پیلاتس خوانده در حقیقت بخش‌هایی از همان کتاب هرشد بوده است و بالاخره توصیف نویسنده از دو شهر مسکو و اورشلیم و طوفانی که در پایان ماجراهای این دو شهر رخ می‌دهد نیز همخوانی و شباهت کامل دارد؛ انگار دو شهر یکی شده‌اند: یکی مسلخ مسیح است و دیگری مذبح مرشد و یا به تعبیری خود بولگاکف.

همانطور که کتاب از سه بخش به هم پیوسته تشکیل شده، مطالب آن را هم می‌توان در سه سطح مختلف اما مرتبط خواند و ارزیابی کرد. در یک سطح، مومنت و مارگیتا زمانی است سخت‌گیرا و گاه طنزآلود درباره عشقی پر شور و شتاب در مانده و نویسنده‌ای طرد شده: روایتی است نواز داستان تصلیب عیسی مسیح و سرنوشت پیلاتس؛ نقدی است جانانه بر جامعه‌ای بوروکرات زده و مفت‌خوار چنبر خودکامگی؛ شرحی است تغزلی از عشقی عمیق میان دو انسان در این سطح، رمان بولگاکف به مصاف بسیاری از مفاهیم ذهنی متعارف ما می‌رود: جهان کهن و اساطیری اورشلیم یکسره عاری از هرگونه شگفتی و معجزه است و جهان امروزی مسکو، همه جا پر از حیرت و اعجاز. محدودیت‌های زمانی و مکانی چون رؤیایی درنوردیده می‌شوند و آنچه خارق عادت و خلاف عقل است، عادی و عقلانی جلوه می‌کند. در فضایی پرتخیل و پرتنز، بولگاکف زندگی در مسکو و فضای

۶ البته کل وقایع کتاب طیف زمانی هشت ساله‌ای را دربر می‌گیرد؛ یعنی از زمان ۲۲ سالگی ایوان تا سی‌سالگی‌اش. برای بحث مفصل جزئیات کمی و کیفی این دو زمان مختلف و درونمایه‌های اصلی رمان بولگاکف، ر.ک. به:

Beatie, Bruce A., and Phyllis W. Powell, "Story and Symbol: Notes Toward a Structural Analysis of Bulgakov's the Master and Margarita," *Russian Literature Triquarterly*, No. 15, 1978, pp. 219-38.

روشنفکری آن زمان شوروی را به باد سخریه و انتقاد می‌گیرد و دست و پاگیری نهادهای بوروکراتیک و دشواری زندگی روزمره و ماهیت مضحکه شوراهای نویسندگی فرمایشی را به بهترین وجه عیان و عریان می‌کند. طبعاً برخی از منتقدین غربی، به سودای اغراض تبلیغاتی، عمدتاً بر این جنبه انتقادی بولگاکف از جامعه شوروی تأکید کردند و به جنبه‌های پرازش دیگر این رمان بهای کمتری دادند. ولی مرشد و مارگریتا اساساً رمانی است فلسفی که مایه و ملاط آن طبعاً از جزئیات واقعیات زندگی روزمره نویسنده و زمانه او برگرفته شده است. بولگاکف این واقعیات را چنان ترسیم کرده که ورای صورت ملموس و مشهود آنها، جوهری ابدی و ازلی نهفته است و شناخت این جوهر ما را به سطح دیگری از ارزیابی این کتاب رهنمون می‌شود.

درواقع بولگاکف دین فراوانی به گوته دارد و بسیاری از درونمایه‌ها و حتی برخی از شخصیت‌های داستانی خود را از فاوست وام گرفته است و با خلاقیتی درخشان و نو نویسنده طراز اول، این شخصیت‌ها و درونمایه‌ها را حیاتی نو و معنایی بخشیده است. مانند فاوست گوته، در مرشد و مارگریتا نیز بسیاری از مسائل فلسفی و اخلاقی انسان، گاه به تلویح و زمانی به تصریح، بحث شده و به بحث‌های چون خیر و شر، جبر و اختیار، عشق و مرگ، عقل و غریزه، عرفان و ادیگری، جنون و شعور، فناپذیری و ابدیت و بالاخره مسأله عدالت و قساوت اشاره شده است و انگار به گمان بولگاکف، تنها مأمّن و منجی انسان در مقابل اینهمه معضلات عشق است و لاغیر.

ظرافت و خلاقیت مرشد و مارگریتا از جمله در این نکته نهفته است که در عین بحث مسائل فلسفی و نقد معضلات اجتماعی، رمان تا حدی زندگینامه خود نویسنده است و بسیاری از جزئیات داستان از زندگی خصوصی خود میخائیل بولگاکف برگرفته شده و درک همین شباهتها ما را به سطح سوم ارزیابی این رمان نزدیک می‌کند. برای شناخت بهتر برخی ظرایف این جنبه از رمان، اشاره‌ای گذرا به زندگی او ضروری است.

بولگاکف در سوم ماه مه ۱۸۹۱ به دنیا آمد و در سال ۱۹۱۶ از مدرسه طب فارغ‌التحصیل شد و مدتها در روستاهای روسیه به طبابت

پرداخت. کتاب خاطرات یک پزشک روستایی ثمره این سالهای گشت و گذار در روستاهای کشور بود. بولگاکف نمایشنامه‌های فراوانی نوشت و گاردهای سفید معروفترین نمایشنامه او بشمار می‌رود. بسیاری از آثار او در دهه بیست در مسکو و دیگر شهرهای شوروی به صحنه آمد. بعلاوه، از او دو نوشته زندگینامه‌مانند، یکی درباره پوشکین و دیگری درباره مولیر، بجا مانده است.

از اواخر دهه بیست، با اوج گرفتن دیکتاتوری استالین، بولگاکف، مانند مرشد، مغضوب قدرتمندان و منتقدین «رسمی» شد. نقدهای متعددی در تکذیبش نوشتند؛ از کار برکنارش کردند؛ عقاید «بورژوائی» اش افشاء شد و بیم جانش می‌رفت. بولگاکف بالاخره بستوه آمد و به فکر مهاجرت افتاد. اما با دخالت شخصی استالین^۷، کاری در تئاتر مسکو به او نثار شد و در پناه امنیت نسبی این کار، بولگاکف کار رمان مرشد و مارگریتا را داد.

نوشتن مرشد و مارگریتا بولگاکف آن را مهمترین کار زندگی خود می‌دانست، از سال ۱۹۲۸ شروع شد. در سال ۱۹۳۰، در نتیجه فشارهای روانی و اجتماعی، بولگاکف، در پناه امنی از افسردگی، مانند مرشد، نسخه اول مرشد و مارگریتا را با دست خود نوشت. افکند و چندی بعد، نگارش مجدد رمان را آغاز کرد و تا آخرین روز زندگی خود در سال ۱۹۴۰ به تصحیح و تکمیل آن مشغول بود. آرشو دستنویسهای او که شامل حدود ۲۵۷ دفتر است و به همت همسرش

(۷) درباره کیفیت و علت دخالت استالین بحث فراوان است. برخی معتقدند که بولگاکف نامه‌ای به استالین نوشت و از او خواست که یا با مهاجرتش موافقت کند و یا دستور رفع توقیف آثارش را صادر نمایند و استالین، در خلال مذاکره‌ای تلفنی به بولگاکف اطلاع داد که مجدداً به استخدام درخواهد آمد و برخی از آثارش به چاپ خواهد رسید. شاید ذکر این نکته بی‌اهمیت نباشد که استالین سه چهار روز بعد از خودکشی مایا کوفسکی، شاعر معروف شوروی، ظاهراً به قصد استمالت از بولگاکف به او تلفن زد. به روایتی دیگر، استالین به یکی دو نمایشنامه بولگاکف سخت علاقه‌مند بود. برای بحث برخی از این جزئیات، ر.ک. به:

Proffer, Ellenda, "On the Master and Margarita," *Russian Literature Triquarterly*, No. 6, Fall 1973, pp. 533-64.

حفظ شده، به محققین امروزی مجال داده تا سیر دقیق نگارش مرشد و مارگریتا را بازشناسند و تغییراتی را که در هر مقطع در متن کتاب وارد کرده است معین کنند.^۸ بولگاکف نیز مانند مرشد عاشق زنی شد؛ زنی به نام النا سرگیونا (Elena Sergeevna). او نیز مانند مارگریتا کلاهی برای بولگاکف دوخت و عمیقاً دلبسته مرشد و مارگریتا شد و در سالهای آخر، که بیماری بولگاکف مانع کارش می‌گشت، رمان را به صدایی بلند می‌خواند و تصحیحاتی را که بولگاکف لازم می‌دید وارد متن می‌کرد. بولگاکف مرشد و مارگریتا را هشت بار بازنویسی کرد و در این بازنویسیها تغییرات مهمی در ساخت داستان صورت گرفت. در نگارش اول، مارگریتایی در کار نبود و تنها بعد از آشنایی بولگاکف با همسر جدیدش النا، مارگریتا هم وارد داستان شد. متنی که امروزه به دست ما رسیده در سال ۱۹۳۸ تمام شد و دو سال آخر زندگی بولگاکف صرف تصحیح آن بود.

وقتی در دهم من سال ۱۹۴۰ بولگاکف درگذشت، کسی جز همسر و چند دوست نزدیک‌شان از مرشد و مارگریتا خبر نداشت. ربع قرن طول کشید تا بالاخره مرشد و مارگریتا از لیب آتش زمان وارھید و جاودانه شد.

۰۴۰

تیر ۱۳۶۲

(۸) برای بحث جزئیات این تغییرات، ر. ک. به:

Chudakova, M., "The Master and Margarita: the Development of a Novel,"

Russian Literature Triquarterly, No. 15, 1978, pp. 177-207.